

آسیب‌شناسی انقلاب: نگاهی درون‌نگرایانه

به چالش‌های یک انقلاب*

● محمدباقر خرم‌شاد**

در مقوله آسیب‌شناسی انقلاب دو رویکرد متمایز مشاهده می‌شود: رویکرد درون‌نگرایانه و رویکرد برون‌نگرایانه. رویکرد درون‌نگرایانه به آسیب‌های یک انقلاب، آن نوع از بررسی است که تحت عنوان آسیب‌شناسی انقلاب نام برده می‌شود و رویکرد برون‌نگرایانه نیز، با عنوان «ترمیدور»^۱ در انقلاب‌ها مورد مطالعه قرار می‌گیرد. در رویکرد درون‌نگرایانه یا آسیب‌شناسانه، به نوعی دغدغه حفظ انقلاب مطرح است. به عبارت دیگر چنین رویکردی نوعاً از جانب انقلابیون یا کسانی که به نوعی احساس علاقه به انقلاب دارند، به کار گرفته می‌شود. در حالی که رویکرد ترمیدوری نگاهی جامعه‌شناسانه به انقلاب‌ها است که در آن یکی از مراحل چندگانه انقلاب‌ها، مرحله ترمیدور نامیده شده و مطالعه می‌گردد. در این رویکرد احساس تعلق به انقلاب وجود ندارد و محقق پیش‌فرض نگرانی در خصوص انقلاب را به همراه ندارد. کرین بریتون در چارچوب استعاره تب و مراحل آن و همچنین تطبیق آن با مراحل انقلاب، ترمیدور را دوران نفاقت پس از فرو نشستن تب انقلاب می‌داند.

یکی از شاخص‌های دوران ترمیدور این است که «آرمان از آن بلندای خویش به پایین کشیده می‌شود، گرچه هنوز عبارات بزرگ به گونه‌ای منجمد در شعارها و احساسات وجود دارد. طبقه حاکم نوین می‌خواهد تا آنجا که می‌تواند کارها را به خوبی سروسامان دهد، اما گرایش این طبقه به طور آشکار به سمتی است که از زندگی لذت

* بخش قابل توجهی از این نوشتار، با الهام از کتاب «قلعه حیوانات» نوشته جرج اورول تهیه شده است. بنابراین و با توجه به افزوده‌های شخصی مؤلف، منابع ارجاعی محدود می‌باشد.

** دکتر محمدباقر خرم‌شاد، استادیار علوم سیاسی دانشگاه علامه طباطبایی

برد و از مزایا و نعمتی که هر طبقه حاکمه‌ای تاکنون داشته است، برخوردار گردد. بی‌تردید این طبقه حاکم جدید، بر آن نیست که آزادی و برابری و برادری را برای همه کس در جامعه تأمین نماید، بلکه به همان نوع قشربندی که طی انقلاب پرورنده شد، اکتفا می‌ورزد. این طبقه می‌کوشد تا آنجا که می‌تواند، تنازعات داخلی خود را به شیوه‌های مرسوم طبقات حاکم از میان بردارد. بنابراین، دیگر از توسل مستقیم و خطرناک به مردم برای حل مسائل قدرت، خبری نیست و از مخاطره خیزش‌های همگانی بزرگ پرهیز می‌شود.^۲

از دیگر شاخص‌های دوران ترمیدور «جست‌وجوی لذت» است. در این دوران سخت‌گیری‌های اخلاقی «عصر وحشت» جای خود را به بی‌بندوباری اخلاقی می‌دهد که در پایان این نوسان از یک افراط به تفریط دیگر، نوعی توازن پدیدار می‌شود که در آن بیشتر مردان و زنان در اموری چون قمار، میخواری، عشق‌بازی، خودآرایی و سود بردن از اوقات فراغت، همان‌گونه رفتار می‌کنند که پدربزرگ‌ها و مادربزرگ‌هایشان رفتار می‌کردند. کرین برینتون تجلیات دوران ترمیدور در انقلاب فرانسه را چنین توصیف می‌کند که «جوانان مرفه خوشپوش، به گونه‌ای نه در شأن یک جمهوری‌خواه، مست می‌کردند، در خیابانها پرسه می‌زدند و درها را به صدا در می‌آوردند و بر سر جمهوریخواهان پرهیزکار هورا می‌کشیدند. این جوانان متعلق به یک «جوانی طلایی»، جوانان پرزرق و برقی بودند که هیچ‌ارجی به جمهوری تقوی نمی‌گذاشتند، در دوره بحرانی، چه مردان و چه زنان در لباس پوشیدن جانب اعتدال را نگه می‌داشتند، حتی زنان خود را در پیراهن‌های بلند و گشاد رومی و به شیوه‌ای پرهیزکارانه‌تر از تقوی رومی می‌پوشاندند. اکنون همه چیز دگرگون گشته بود. لباس مردان سخت جلوه فروشانه شده بود، شلوازهای تنگ با جلیقه‌های ظریف می‌پوشیدند، یقه‌هایی به پیراهن هایشان می‌چسباندند که از چانه هایشان نیز بالا می‌زد.»^۳

شاخص دیگر دوران ترمیدور این است که «به تدریج تبعیدیان سیاسی بخشوده می‌شوند و باز می‌گردند. گاه دوباره درگیر رقابت‌های سیاسی می‌شوند، گاه به گونه بخشی از خدمت زندگی خویش و دیوانسالاری در می‌آیند و گاه دیگر به عنوان شهروند خصوصی زندگی آرامی را در پیش می‌گیرند. جریان به گونه طبیعی و دقیقاً عکس آن جریانی است که همین مردان و زنان در آن کشانده شده بودند. اینان از راست به چپ

می‌روند و سپس از چپ به راست باز می‌گردند. نخست، تقریباً اصول گرای ناب بودند. پس از آن میانه‌رو گشتند و سپس میانه‌روهای محافظه‌کار و...»^۴

به این ترتیب در رویکرد ترمیدوری با عنایت به آنچه که در انقلاب‌های مختلف در یک چنین مرحله‌ای از انقلاب اتفاق افتاده است، چگونگی فاصله گرفتن جامعه از انقلاب و حتی بازگشت به گذشته این جوامع توصیف و تبیین می‌گردد. در اینجا است که از این رویکرد نیز می‌توان، به عنوان رهیافتی برای آسیب‌شناسی انقلاب بهره جست. ولی همان‌گونه که از عنوان مقاله حاضر برمی‌آید، رویکرد اتخاذ شده در این نوشتار رویکردی درون‌نگرایانه و آسیب‌شناسانه است و نه رویکردی برون‌نگرایانه و ترمیدوری. اکنون آنچه به لحاظ منطقی در اولویت قرار می‌گیرد، پرداختن به واژه «آسیب‌شناسی» است. این واژه برگردان فارسی، از واژه لاتین Pathology می‌باشد که آن را «مرض‌شناسی» یا «تهدیدشناسی» ترجمه کرده‌اند. آسیب یا مرض، می‌تواند سلامتی هر موجودی را با خطر مواجه سازد و حتی وجود و حیات او را نیز تهدید نماید. در مورد انقلاب نیز، هنگامی که سخن از آسیب‌شناسی به میان می‌آید، مراد شناختن امراض و تهدیداتی است که می‌تواند سلامتی و حیات یک انقلاب را با خطر مواجه سازد.

بنا بر ضرورت منطقی، بخش دوم این بحث عبارت خواهد بود از این که یک انقلاب سالم چگونه انقلابی است؟ تا پس از شناخت آن بتوان امراض و تهدیدات آن را نیز شناسایی و تبیین نمود. به عبارت دیگر یک انقلاب در حالت سلامت کامل چگونه انقلابی است تا پس از شناخت آن قادر باشیم چگونگی راه یافتن آسیب‌ها در درون آن، و در غلطیدن آن به ورطه بیماری را مورد شناسایی قرار دهیم.

انقلاب سالم، انقلاب در زمان وقوع آن است. به عبارت دیگر انقلاب هنگامی که در جریان است؛ بویژه زمانی که به پیروزی می‌رسد، در اوج و نهایت سلامت خود به سر می‌برد. در این زمان وجود انقلاب از تمامی عناصر حیات بخش و مقوم سلامتی خود بهره‌مند می‌باشد. برای فهم انقلاب در این شرایط یکی از بهترین شیوه‌ها، تجزیه سخت‌افزارانه آن به عناصری است که انقلاب، خود از آن تشکیل شده است. بنابراین باید بررسی نمود که انقلاب از چه عناصر عینی تشکیل می‌گردد یا به عبارت دیگر، از کنار هم قرار گرفتن چه عناصری است که انقلاب شکل می‌گیرد؟ پس از کشف این عناصر، می‌توان به آسیب‌شناسی انقلاب از ناحیه هر یک از این عناصرها به صورت خرد و نیز جدا شدن

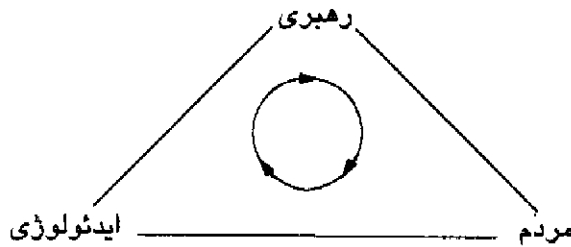
احتمالی هر یک از آن عناصر از سایرین، و در نتیجه برهم خوردن شروط لازم برای حیات انقلاب، به صورت کلان پرداخت.

برای فهم و آگاهی بیشتر از عناصر سخت‌افزار تشکیل دهنده یک انقلاب و همچنین این موضوع که انقلاب از کنار هم قرار گرفتن و جمع شدن چه عناصری شکل می‌گیرد، می‌توان به تعاریف موجود دربارهٔ واژهٔ انقلاب مراجعه نمود. در تعریف انقلاب گفته می‌شود: «تغییراتی سریع، قهرآمیز و اساسی است که در نهادهای سیاسی و ساخت اجتماعی نظام گذشته، از طریق صف‌بندی‌های طبقاتی و با شرکت توده‌های مردم پدید می‌آید»^۵ در جای دیگر نیز انقلاب در این چهارچوب تعریف شده است که: «دگرگونی قهرآمیز غیرقابل مقاومت و مداوم در ساختارهای قانونی و سیاسی، با محتوای اجتماعی نیرومند حاصل از شرکت گروه‌های اجتماعی متمایز و توده‌های وسیع مردم، و نیز اصرار در گسستن از گذشته و ایجاد یک نظم نوین بر طبق برنامه‌ای ایدئولوژیک»^۶

با دقت در تعاریف فوق و نیز دهها تعریف موجود دیگر در باب انقلاب^۷، و با عنایت به واقعیت بیرونی این پدیده، به جرأت می‌توان این پدیده را به سه عنصر مشخص تجزیه کرد: مردم، ایدئولوژی و رهبری.^۸ فقدان هر یک از این سه عنصر، سبب می‌شود که پدیده مورد بحث، ماهیت و عنوان انقلاب را از دست بدهد. به طور مثال: اگر پدیده‌ای در چارچوب بحث حاضر، واقع شود که مردم در آن حضور نداشته باشند، آن پدیده «کودتا» نامیده می‌شود و نه انقلاب، و اگر چنانچه آن واقعه، فاقد عنصر «رهبری» باشد آن را «شورش» می‌نامند نه انقلاب.^۹

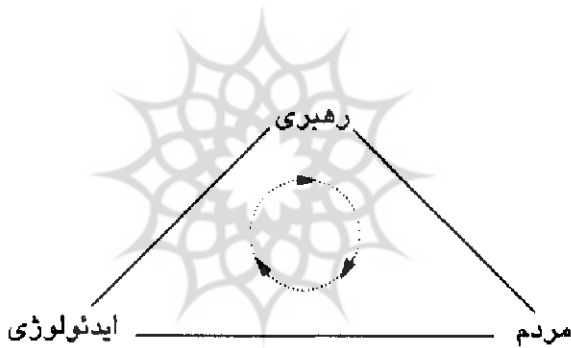
به این ترتیب نخستین نکتهٔ مهم و بنیادینی که در یک انقلاب سالم مطرح است: حضور همزمان و اتحاد و اتفاق بین سه عنصر مردم، ایدئولوژی و رهبری است. اگر زمانی یک انقلاب به هر دلیلی، فاقد یکی از این عناصر باشد و یا با حضور کم‌رنگ آن عنصر مواجه شود، در معرض آسیب یا تهدید قرار می‌گیرد. به عبارت دیگر از عمده‌ترین تهدیداتی که می‌تواند حیات یک انقلاب سالم را به مخاطره اندازد، از ناحیهٔ آن هم پاشیدن مثلث انقلاب (نمودار شماره ۱ و ۲) و یا از طریق هر یک از سه ستون اصلی انقلاب خواهد بود. در این حالت، وجود انقلاب یکی از عناصر اصلی حیات خود را از دست داده است. همان‌طور که جدا شدن یک H از H₂O، آب را از ماهیت آب بودنش خارج می‌نماید. جدا شدن هر یک از

این عناصر نیز، انقلاب را از انقلاب بودن خارج می‌سازد.



نمودار شماره ۱

مثلث مقوم انقلاب - انقلاب سالم



نمودار شماره ۲

انقلاب در معرض آسیب - انقلاب آسیب‌زده

به این ترتیب در آسیب‌شناسی انقلاب، آسیب‌هایی تهدید کننده واقعی به شمار می‌رود که تهدیدگر هر یک از سه عنصر متشکله انقلاب باشد. در نتیجه می‌توان به آسیب‌شناسی انقلاب، در سطح هر یک از این سه عنصر پرداخت، به عبارتی آسیب‌ها می‌تواند از ناحیه مردم، از طریق ایدئولوژی و یا از طرف رهبران متوجه کیان انقلاب گردد. از جانب دیگر، آسیب‌ها می‌توانند دارای منشأ و مبدأ بیرونی یا درونی باشند. همین طور می‌توان آسیب‌هایی که در سالهای نخستین انقلاب، تهدید کننده انقلاب بوده‌اند را از آسیب‌های سالهای دورتر تفکیک نمود. به این ترتیب بحث آسیب‌شناسی

الف - انقلاب و نخستین سالهای آن: اوج سلامت انقلاب یا الگوی یک انقلاب سالم

در اوج همگرایی، همخوانی و انسجام بین مردم، ایدئولوژی و رهبری است که یک انقلاب به پیروزی می‌رسد. در سالهای نخستین انقلاب، تجلی این همبستگی میان عناصر متشکله انقلاب را می‌توان، در مؤلفه‌ها و واقعیات زیر جستجو و مشاهده نمود:

— آزاد شدن یک نیروی فوق‌العاده در درون مردم و انقلابیون؛ این

نیروی فوق‌العاده آزاد شده، با کوشش بسیار، برای فاصله گرفتن بیشتر و سریع‌تر از گذشته، و در چارچوب ایدئولوژی انقلاب همراه می‌باشد و به صورت تلاش خستگی‌ناپذیر، جهت تحقق کلیه اهداف وعده داده شده در انقلاب و جبران کلیه عقب‌ماندگی‌های پیشین، در خدمت مجموعه انقلاب قرار می‌گیرد. تأکید بر سازندگی و ترمیم ویرانی‌های نظام گذشته و نیز بسیج همگانی برای تحقق این مهم، از خصوصیات و ویژگی‌های بارز این دوران است. در این مرحله هر سه عنصر مقوم انقلاب، به شکل فعال و پویا، در کنار یکدیگر دقیقاً مانند دوران تلاش برای پیروزی انقلاب، عمل کرده و سلامت انقلاب را تضمین می‌نمایند.

— از دیگر ویژگی‌های این دوران که از علائم سلامت انقلاب نیز می‌باشد،

اعتماد فوق‌العاده بالایی است که میان مردم و رهبران انقلاب موجود می‌باشد. هنوز فاصله‌ای بین آنها مشاهده نمی‌شود و جملگی با یک انسجام درونی کامل و با یک وحدت مثال‌زدنی، در خدمت انقلاب و اهداف و آرمانهای آن عمل می‌کنند.

— اعتماد کامل مردم و رهبران انقلاب به ایدئولوژی، از دیگر ویژگی‌های

این دوران و یک انقلاب سالم است. ایدئولوژی انقلاب، مرجع و مبنای عمل و برنامه‌های جامعه انقلابی است و مردم با اعتماد کامل به آن، برای تحقق اجزاء و اهداف آن عمل می‌نمایند.

— از یک سو، اعتماد بین مردم و رهبران انقلاب، و از سوی دیگر اعتماد بین

مجموعه آنان و ایدئولوژی انقلاب، باعث اتحاد و اتفاق در جامعه انقلابی

می‌گردد، که آنان را برای مقابله با مقاومت و شایعات ضد انقلاب تجهیز می‌نماید. چه بسا انقلاب، انقلابیون و جامعه انقلابی در اوج سلامت نه تنها در مقابل ضد انقلاب مقاومت می‌کند، بلکه در سرکوب آن نیز موفقیت حاصل می‌نماید. ضد انقلاب با همه قدرت احتمالی خود مجال رخنه در صفوف انقلابیون را نمی‌یابد و انقلابیون با همه ضعف‌های احتمالی، خصوصاً ضعف‌های سخت‌افزارانه، پیروز میدان نبرد انقلاب و ضد انقلاب می‌باشند.

— **قدرت و پتانسیل بالای انقلابی موجود**، نه تنها غلبه و استیلای انقلاب و انقلابیون در داخل را به همراه دارد، بلکه صدور انقلاب بر سایر سرزمین‌ها با شرایط مشابه ماقبل انقلاب را ایجاب می‌کند. انقلاب و انقلابیون با طرح اندیشه «انقلاب جهانی» یا «انقلاب در جهان» رهاسازی سایر ملل، پس از رهاسازی خود، را در دستور کار خویش قرار می‌دهند. در این زمان انقلاب در اوج سلامت و قلّه اعتماد به نفس قرار دارد.

— **تأکید فوق‌العاده بر «استقلال» همه جانبه، عدم وابستگی به بیگانگان از هر نوع**، از دیگر ویژگی‌های انقلاب در اوج سلامت است. بنابراین امروزه برای جبران وابستگی‌های مختلف و بی‌شمار در دوران گذشته، اصرار بسیار زیادی جهت تحقق چنین استقلالی مشاهده می‌شود.

ب - آسیب‌های سالهای نخستین: آسیب‌های بیرونی انقلاب

سخن گفتن از سلامت انقلاب یا در اوج سلامت بودن آن در سالهای نخستین، به مفهوم فقدان آسیب‌ها در این دوران نمی‌باشد. آسیب‌های انقلاب در این دوران، بیشتر از نوع آسیب‌های بیرونی می‌باشد که نه تنها در مقایسه با آسیب‌های بیرونی، از خطر کمتری برخوردار می‌باشد، بلکه در بسیاری از موارد به دلیل تقویت انسجام عناصر متشکله انقلاب، تبدیل به عوامل مقوی انقلاب نیز می‌گردد. به عبارت دیگر سلامت انقلاب در سالهای نخستین به حدّی مطلوب است، که به راحتی تهدیدات بیرونی را، به فرصت‌های تقویت‌گر انقلاب تبدیل می‌سازد. در سالهای نخستین آسیب‌های تهدیدگر انقلاب از بیرون را می‌توان به صورت ذیل برشمرد:

۱. **توطئه ضد انقلاب و اخلال‌گریهای آن در گوشه و کنار کشور؛** از نخستین تهدیدات در هر

انقلابی؛ مقاومت طرفداران رژیم گذشته و نیز توطئه‌ها و اختلال‌های آنان در مقابل نیروهای انقلابی می‌باشد. همچنین پیروان برخی از ایدئولوژی‌های انقلابی رقیب ایدئولوژی انقلاب، که نتوانسته‌اند جایگاه مورد انتظار خود را کسب نمایند و یا در صدد به‌دست آوردن سهم بیشتری از انقلاب هستند، طیف دیگری از عناصر ضد انقلاب محسوب می‌شوند.

۲. **کودتا:** از دیگر تهدیدات سالهای نخستین انقلاب کودتا می‌باشد، زیرا، در دسترس‌ترین و ساده‌ترین راه برای براندازی انقلابیون، نیروهای مسلح دست‌نخورده است. در نتیجه، از دیگر تهدیدات علیه انقلابیون، نیروهای مسلح است؛ که معمولاً مهمترین تکیه‌گاه نظام‌های سیاسی قبل از انقلاب بوده است.

۳. **جنگ خارجی تحمیل شده،** از جانب مخالفین خارجی انقلاب از دیگر آسیب‌های سالهای نخستین انقلاب ایران است. این امر در انقلابات دارای ایدئولوژی فراملی شایع‌تر و رایج‌تر است. قدرت بزرگی که به واسطه انقلاب، دستش از منابع ثروت جامعه انقلابی کوتاه شده است، در کانون طراحي توطئه‌های خارجی جای دارد و یکی از کارآمدترین راه‌های تضعیف انقلاب، تحمیل یک جنگ خارجی است. جنگ خارجی، معمولاً با همراهی یک یا چند کشور همسایه کشور انقلابی صورت می‌گیرد، به‌ویژه اگر ایدئولوژی فراملی انقلاب بتواند، تحریک‌کننده نیروهای انقلابی کشورهای همسایه انقلاب نیز باشد. معمولاً، ائتلاف نیروهای ضد انقلاب فراری، همسایگانی ناراضی و احساس خطر کرده از انقلاب و همچنین قدرتهای بزرگ خارجی که از کشور انقلابی رانده شده باشند، در تحمیل جنگ خارجی علیه کشور انقلابی، نقشی مهم و کلیدی ایفا می‌کنند.

۴. **از دیگر آسیب‌های درازمدت سالهای نخستین انقلاب، عدم توانایی نظام انقلابی، در به هم ریختن ساختارهای سیاسی، اداری، اقتصادی و... نظام گذشته، و عمل در چارچوب همان ساختارهاست.** این موضوع به این دلیل می‌تواند آسیبی برای انقلاب باشد که اولاً؛ آن ساختار یا پاسخگوی نیازهای روز آن جامعه نمی‌باشد، همان‌طور که یکی از عوامل نارضایتی مردم از رژیم گذشته نیز این مسئله بوده است. ثانیاً؛ اهداف و آرمانهای والای انقلاب، نیاز به ساختارهای جدید و مستحکمی دارد که قادر باشد، بستر لازم برای تحقق این اهداف را تأمین نماید. قطعاً ساختارهای کهنه

رژیم گذشته، توان لازم برای انجام چنین عملی را ندارد. عدم تغییر آن ساختارها به ساختارهای جدید، از آسیب‌های جدی است که می‌تواند در کوتاه مدت و دراز مدت هر انقلابی را تهدید نماید.

۵. **موفقت مخالفین خارجی.** به خصوص قدرتهای بزرگ، در ایجاد هماهنگی با مخالفین داخلی انقلاب می‌تواند یک آسیب جدی، برای هر انقلابی محسوب گردد. به ویژه اگر نیروهای انقلابی، به دلیل اهمال نیروهای خارجی، بتوانند امکانات مادی و معنوی خود را در خدمت نیروهای داخلی ضد انقلاب قرار دهند. این همگرایی و اتحاد می‌تواند، برای انقلاب خطرناک باشد. در این زمینه در خدمت گرفتن امکانات معنوی و فکری خارجی، بیش از هرچیز دیگر، می‌تواند در درازمدت، خطرناک باشد.

ج - آسیب‌های درازمدت: آسیب‌های درونی انقلاب

۱. آسیب از طریق ایدئولوژی

فهم آسیب‌های درونی و آسیب‌های سالهای دورتر انقلاب به میزان قابل توجهی، از طریق فهم هرچه بهتر ایدئولوژی و نقش و جایگاه آن در میان سه عنصر متشکله انقلاب میسر خواهد بود. برهه‌ای که یک جامعه در شرایط انقلابی قرار می‌گیرد، زمانی است که وضع موجود، اعتبار و مشروعیت خود را از دست داده است. نقش ایدئولوژی‌های انقلابی در یک چنین شرایطی عبارت است از؛ تبیین علل عدم مشروعیت وضع موجود و نیز چگونگی رسیدن به وضع مطلوب. بدیهی است که ایدئولوژی‌های مختلف انقلابی هر یک با تکیه بر مبانی فکری خود، پاسخ‌های متعددی برای آن چرایی و این چگونگی دارند. نهایتاً از میان ایدئولوژی‌های انقلاب آن نظریه‌ای تبدیل به ایدئولوژی انقلاب می‌گردد که بتواند، بهتر از سایر ایدئولوژی‌ها علل عدم مقبولیت و مطلوبیت وضع موجود را تبیین نماید و همچنین یک وضع مطلوب و مورد قبول عموم مردم را ترسیم و بالاخره شیوه‌های رسیدن به آن را تعیین نماید^{۱۱} در این حالت است که، افراد جامعه خسته و ناراضی از وضع موجود، با پذیرش و تکیه بر آن ایدئولوژی، درصدد تغییر این وضع، حتی به قیمت گزاف جان انسانها و اعمال خشونت فراینده نیز مبادرت می‌ورزند؛ زیرا انقلابی مبتنی بر چنین ایدئولوژی را به عنوان تنها راه نجات از وضع موجود

دانسته و تنها راه خروج از بن‌بست پدیدآمده در اوضاع اجتماعی، سیاسی، فرهنگی، اقتصادی را همین امر می‌دانند. در چنین شرایطی، سایر ایدئولوژی‌ها، تسلیم سلطه ایدئولوژی برگزیده توسط مردم شده و آن ایدئولوژی نیز تبدیل به ایدئولوژی مسلط و غالب و در یک کلام؛ ایدئولوژی انقلاب می‌گردد.

بنابراین در چنین حالتی نه تنها ایدئولوژی انقلاب و یکی از عناصر اصلی مقوم انقلاب شکل می‌گیرد؛ بلکه یکی از آسیب‌های عمده احتمالی در آینده بسته می‌شود. ایدئولوژی انقلاب، اهداف، آرمانها و اصول انقلاب را تعیین می‌کند و این اهداف، آرمانها و اصول در شعارها و سرودهای انقلابی آن انقلاب عصاره‌گیری شده و تجلی می‌یابد. ایدئولوژی انقلاب معمولاً در برگزیده و وعده دهنده آرمانها و اصول زیر می‌باشد:

۱. براندازی نظام موجود.
۲. دوری جستن از خصالت‌های منفی و ظالمانه حاکمان فاسد و اعلام انزجار و بیزاری ابدی و جاودانه از برخی از آن خصالت‌ها.
۳. آزادی.
۴. سعادت و رفاه.
۵. برادری، تولی، انس و الفت و وحدت گسست‌ناپذیر، بین نیروهای انقلاب از یک طرف، و بین آنها و مردم از جانب دیگر.
۶. عدالت اجتماعی و برابری.
۷. ساده‌زیستی و تجمل‌گریزی.
۸. نوع دوستی و مسالمت با هموعان.
۹. حرمت امور خلاف اخلاق و لزوم دوری جستن از آن.
۱۰. استقلال: قطع وابستگی و تحقق خودکفایی و خوداتکایی در همه سطوح سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و...

موارد ذکر شده، اهداف و آرمان‌های والایی هستند که مطلوبیت آنها مردم را به میدان آورده و در کنار انقلابیون قرار می‌دهد تا بلکه نظام حاکم به دلیل فقدان این مشخصات برانداخته شود و در سایه برقراری نظام جدید، چنین آرمان‌هایی عملاً محقق شده، و مردم به آنچه که خواهان آن بودند، دست یابند.

به همان اندازه که یکی از عناصر مقوم انقلاب ایدئولوژی است، جزئیات آرمان‌های

و عده داده شده در متن آن در سالهای بعد از انقلاب، می‌تواند در هیأت آسیبی برای انقلاب ظاهر شود. هر اندازه فاصله جامعه انقلابی با آرمانهای وعده داده شده در ایدئولوژی بیشتر باشد، یا به عبارت دیگر نظام انقلابی در عمل به وعده‌های داده شده، ناموفق‌تر باشد، آسیب‌های جدی‌تری آن انقلاب را تهدید خواهد کرد.

البته آسیب دیگری از ناحیه ایدئولوژی، انقلاب را تهدید می‌نماید که عبارت است از: عدم پویایی و تحرک ایدئولوژی انقلاب و انقلابیون که این خصیصه ایدئولوژیک، جهت تبیین شرایط جدید و متحول بعد از انقلاب، ناتوان است. زایش فکری و بالندگی اندیشه، یکی از راههای مطلوب حفظ مقبولیت مستمر ایدئولوژی انقلاب می‌باشد. این موضوع، به مفهوم عدول از اصول درون انقلاب و ایدئولوژی آن نیست، بلکه مراد توانایی ایدئولوژی در پاسخ‌گویی به نیازها و اولویت‌های جدید جامعه است که فقدان آن آسیب خواهد بود.

۲. آسیب از ناحیه مردم

آسیب‌هایی که در حوزه مربوط به مردم انقلاب را تهدید می‌نماید، بیش از آنکه از خود مردم ناشی شود، بیشتر یا از ناحیه رهبران بوده و یا از طرف تهدیدگران و دشمنان خارجی انقلاب، برمی‌خیزد. آنچه که در خصوص مردم مهم‌ترین آسیب به شمار می‌رود، جدا شدن مردم از جبهه انقلاب و عدم همراهی آنان با نیروهای انقلابی است. جدا شدن مردم از انقلاب بیشتر به دلیل عملکرد رهبران است، تا به دلیل عوامل درونی در داخل مردم. با این توصیف می‌توان به آسیب‌های تهدیدگر انقلاب از طریق مردم به شرح ذیل اشاره کرد:

۱. خستگی مردم از همراهی نمودن انقلاب در راه طولانی و پریچ و خم آن؛ خستگی و ضعف روحیه مردم، می‌تواند یکی از آسیب‌های انقلاب از این ناحیه به شمار آید.
۲. رواج روحیه طلبکاری از انقلاب به جای روحیه کمک کردن به آن که می‌تواند از آسیب‌های دیگر در این زمینه باشد.
۳. تحمل شدن تدریجی وانفعیات زندگی عادی و روزمره؛ که در موارد قابل توجهی، با زندگی در حالت فوق‌العاده انقلاب و آرمانهای انقلابی این دوران، همخوانی نداشته و یا کمتر سازگار است. پدید آمدن چنین حالتی، می‌تواند آسیبی برای

انقلاب محسوب شود، چرا که مردم، عملی شدن برخی از جنبه‌های آرمانی انقلاب را، غیرقابل تحقق، تصور می‌کنند و این موضوع به معنای از دست رفتن روحیه تداوم انقلاب در میان مردم می‌باشد.

۴. جایگزین شدن یا تن دادن به شعارها و سرودهای ملایم غیرانقلابی به جای شعارها و

سرودهای انقلابی: احتمال بروز چنین حالتی، چه از ناحیه مردم و چه از ناحیه رهبران آنها امکان‌پذیر است. در هر حال اگر ظهور چنین حالتی به معنای عدول از آرمان‌های انقلاب محسوب شود و یا حتی این عدول را به همراه داشته باشد، آسیبی برای انقلاب محسوب خواهد شد.

۵. عدم انتقال ارزشها، باورها و آرمانهای انقلاب به نسل جدید: که از آن به شکاف و

گسست میان نسلی، نیز می‌توان یاد کرد. این آسیب هم به مردم، و هم به رهبران مربوط می‌گردد. این نکته بدیهی است که هرکس بتواند نسل بعد از انقلاب را با خود همراه سازد، خواهد توانست جهت‌گیری جامعه را از آن خود کند. اگر چنانچه آرمان‌ها، ارزشها و اصول انقلاب به نسل بعد از انقلاب - که شرایط ماقبل انقلاب را درک نکرده و به دلیل وقوع انقلاب، دغدغه‌های نسل ماقبل آن را ندارند - منتقل نشود؛ نوعی شکاف نسلی صورت خواهد گرفت که در آن دو نسل بعد و قبل از انقلاب یکدیگر را درک نمی‌کنند و در صورت اهمال نسل انقلاب، این امکان وجود دارد که نسل بعد از انقلاب حتی در جهتی مخالف مسیر انقلاب حرکت کنند؛ این موضوع از آسیب‌های مهمی است که می‌تواند هر انقلابی را تهدید نماید.

۶. آرمان زدایی از جامعه انقلابی: به معنای زده شدن آرمانهای انقلاب از جامعه،

می‌تواند آسیبی جدی برای انقلاب باشد. هرچند که علل این آرمان‌زدایی را می‌توان، در درون و برون جامعه انقلابی و همچنان در میان رهبران و مردم نیز، جستجو نمود. بنابراین، آرمان‌زدایی، به زیر سؤال بردن آرمانها، کم اعتماد شدن مردم به آرمانها، کم رنگ شدن آرمانها و... می‌تواند از آسیب‌های مطرح و تأثیرگذار بر انقلاب باشد.

۷. توهم پنداشتن پدیده دشمن: به همان اندازه که نسبت دادن عملکردهای بد و

ضعیف به دشمن از جانب رهبران انقلاب، می‌تواند آسیبی برای انقلاب باشد، به

هیچ انگاشتن دشمن نیز، آسیبی جدی محسوب می‌شود. اگر آن آسیب متوجه رهبران است، این آسیب متوجه مردم می‌باشد. دشمنان انقلاب که دارای منافع دیرین و گسترده در جامعه انقلابی می‌باشند، از دلایل و توجیحات کافی برای توطئه در کشور انقلابی نیز برخوردار هستند. در نتیجه اهمیت ندادن به توطئه‌های آنان و همچنین نادیده‌انگاشتن ترفندهای پنهان و نیمه پنهان این عناصر، چیزی جز ساده‌لوحی و ساده‌انگاری نمی‌تواند باشد.

۸. تقویت کانون‌های فکری همخوان و هم‌کرای با نیروهای خارجی از سوی دشمنان خارجی، برای جهت‌دهی به نارضایتی‌ها و خواست‌های نسل جدید را فراهم می‌سازد؛ این آسیب با منشأ خارجی و زمینه‌های داخلی، بیشتر از آسیب‌های درازمدت انقلاب محسوب می‌شود که در آن، قدرت‌های خارجی ضد انقلاب با شکل‌دهی و تقویت هسته‌های فکری همخوان با خود، نسل بعد از انقلاب را با خویش هم‌راه می‌سازد تا با روشی مسالمت‌آمیز و هزینه‌ای اندک و ناچیز، منافع خود در کشور انقلاب کرده را بازیابند.

۳. آسیب از طرف رهبران

به نظر می‌رسد که مهمترین آسیب‌های تهدیدکننده انقلاب، از ناحیه رهبری و رهبران انقلاب باشد. با توجه به اهمیت و حساسیت امر رهبری در انقلاب، و نیز با آگاهی به این موضوع که رهبر می‌بایست دارای احاطه کامل و همچنین ابتکار عمل کافی باشد و نیز در مقایسه رهبری با دو عنصر دیگر، یعنی مردم و ایدئولوژی، آشکار است که آسیب‌های انقلاب از این ناحیه، می‌تواند به مراتب گسترده‌تر و جدی‌تر محسوب شود. اهمیت رهبری در شکل‌گیری انقلاب‌ها، به حدی حساس می‌باشد که برخی انقلاب‌ها، صرفاً به دلیل فقدان رهبری در شکل‌گیری و موفقیت خود دچار موانع اساسی هستند. یعنی در چنین جوامعی صرفاً به دلیل فقدان رهبری، انقلاب صورت نمی‌گیرد. در حالی که در این جوامع نه تنها ایدئولوژی انقلاب موجود می‌باشد، بلکه در مردم نیز آمادگی‌های لازم برای یک تحول انقلابی مشهود است. نمونه چنین موردی را می‌توان در جامعه امروز مصر جستجو کرد. بعلاوه؛ رهبران و نخبگان انقلاب نیز نقش بسیار مهمی در تبیین ایدئولوژی انقلاب دارند. به عبارتی، از میان دو عنصر دیگر، این رهبران

هستند که ایدئولوژی انقلاب را تکوین می‌نمایند. پس نقش رهبران، حداقل در خصوص یک عنصر دیگر انقلاب، نقشی تعیین کننده است. در خصوص مردم نیز می‌توان گفت: البته بدون مردم، انقلابی نخواهد بود. ولی هدایت، جهت‌دهی، حضور یا عدم حضور آنها در صحنه انقلاب، به میزان زیادی به رهبران انقلاب مربوط می‌گردد. به‌ویژه هدایت و سازماندهی مردم در خلال مبارزات دوران انقلاب، فقط بر عهده رهبران انقلاب است. نکته قابل توجه اینکه؛ پس از انقلاب نیز، خروج احتمالی مردم از اردوگاه انقلاب و انقلابیون، به میزان قابل توجهی به عملکرد رهبران انقلاب بستگی دارد. به همین دلیل، گاه عملکرد رهبران انقلاب و آسیب‌های وارد شده به انقلاب از این ناحیه، نه تنها باعث محرومیت انقلاب از عنصر رهبران می‌گردد بلکه باعث خروج مردم، یعنی دومین عنصر از این مجموعه مقوم سه گانه خواهد گشت.

آسیب‌های درونی انقلاب، بیش از آنکه متوجه ایدئولوژی یا مردم باشد، از ناحیه رهبران انقلاب برمی‌خیزد؛ زیرا که پس از پیروزی انقلاب مقدرات و امور انقلاب، از جمله ایدئولوژی آن و مردم، جملگی به دست رهبران انقلاب سپرده می‌شود. به میزانی که رهبران انقلاب، به ایدئولوژی مسلط گشته و اختیار و کنترل مردم را در دست می‌گیرند. ایدئولوژی و مردم، توان سلطه و دخل و تصرف در رهبری را ندارند. در زمینه آسیب‌های درونی انقلاب که نوعاً در سالهای دورتر بعد از انقلاب حادث می‌شود، می‌توان به امور ذیل اشاره کرد:

۱. **پیدایش شکاف در رهبری انقلاب:** نمود دودستگی، دوگانگی و تفرقه میان نیروهای انقلاب، خصوصاً در میان رهبران آن، از مهمترین آسیب‌های انقلاب در این زمینه است.
۲. **بالا گرفتن شکاف و دودستگی میان رهبران انقلاب:** تداوم شکاف پدید آمده و استمرار آن تا حد طراحي و اجرای کودتا، توسط بخشی از رهبران انقلاب علیه گروه دیگری از نیروهای انقلاب، آسیبی شدیدتر و خطرناک‌تر از آسیب قبلی محسوب می‌گردد.
۳. **وجود شکاف میان رهبران انقلاب و توده‌های مردم:** این نوع آسیب، زمانی پدید می‌آید که رهبران انقلاب، رفتارهایی، مغایر با اصول انقلاب، در پیش گیرند، بگونه‌ای که رهبران و اطرافیان آنان، در جهت گرفتن امتیازات مادی و رفاهی برای خود و

بستگان‌شان پیش روند، همین امر نیز باعث نارضایتی توده‌ها گشته و بتدریج آنان را از اردوگاه انقلاب جدا می‌سازد. جدایی مردم از صفوف انقلاب، از مهم‌ترین آسیب‌هایی است که می‌تواند انقلاب را با تهدیدات جدی مواجه سازد، زیرا این آسیب باعث بی‌پشتوانه شدن انقلاب شده و به تهی شدن از درون آن منجر می‌گردد.

۴. **پیدایش تناقض یا تناقض‌ها در رفتار و عمل رهبران انقلاب:** زمانی که میان آنچه رهبران انقلاب می‌گویند و آنچه عمل می‌کنند، فاصله ایجاد شود؛ یعنی مردم در رهبران انقلاب، با این واقعیت مواجه شوند، که آنان مردم را به اموری توصیه می‌کنند که خود یا بستگان آنها به آن عمل نمی‌کنند، یکی از مساعدترین زمینه‌های جدایی مردم از انقلاب پدید می‌آید. این آسیب زمانی حادث می‌شود، که رهبران در مقابل مردم سخن بگویند، ولی خود درست نقطه مقابل آن عمل کنند. در چنین وضعیتی، سرعت گریز و جدایی مردم از انقلاب، شتاب بیشتری گرفته، و گلایه مردم از رهبران و جدایی آنان از انقلابیون عمیق‌تر می‌گردد.
۵. **عدول تدریجی از شعارها و اصول مسلم و قطعی انقلاب:** در این زمینه آنچه که بی‌سنتر از همه رخ می‌نمایند مباح و مجاز شمردن اموری است که در جریان انقلاب، علیه آن قیام شده بود، یعنی آنچه که در خلال انقلاب، مردم علیه آن شعار داده بودند و در نتیجه بسیار ناپسند و غیرقابل قبول معرفی و شناخته شده بود. بروز این آسیب نیز می‌تواند، باعث یأس مردم از انقلاب و رهبران آن شود.
۶. **شبیه شدن تدریجی شیوه زندگانی و رفتار و معاشرت رهبران انقلاب به سران رژیم گذشته:** این موضوع یکی از امراضی است که مردم را از انقلاب خسته و دور می‌سازد.
۷. **تغییر تدریجی شعارهای انقلاب، متناسب با امیال و شرایط جدید حاکمان و رهبران انقلاب:** این تغییرات هرچند هم جزئی و تدریجی باشد، از چشمان تیزبین و حافظه قوی ملت دور نمی‌ماند. این انحراف باعث ایجاد سؤال در اذهان عمومی شده و در نهایت آسیب عمده جدایی مردم از انقلاب را به همراه دارد.
۸. **برخورداری از تسویه‌حسابهای شخصی و امیال قدرت خواهانه رهبران انقلاب به حساب انقلاب و اصول آن:** این مسئله که رهبران انقلاب، قدرت‌طلبی‌ها و تسویه حسابهای شخصی خود را به حساب اصول انقلاب گذاشته و این امیال شخصی را به مبانی

انقلاب ارتباط دهند، تأثیراتی منفی به مراتب بیشتری نسبت به عدول از ارزشها و ایجاد تغییر در شعارها و اصول انقلاب خواهد داشت. بنابراین مسائل ذکر شده و نیز شکاف قدرت پدید آمده میان رهبران انقلاب، از آسیب‌های تهدید کننده بسیار جدی برای انقلاب می‌باشد.

۹. **توجیه برای فاصله گرفتن از اصول و آرمان‌های انقلاب، با لغاضی و استدلال‌های غیرقابل قبول و ضعیف:** این امر بیش از خود عدول از آرمان‌های انقلاب آسیب رسان می‌باشد.

۱۰. **تشدید فاصله ایجاد شده بین رهبران انقلاب و مردم، از سوی رهبران به بهانه‌های امنیتی:** تغییر فاصله فیزیکی به فواصل روحی - روانی ایجاد شده میان مردم و رهبران انقلاب، شکاف میان دو عنصر، از سه عنصر مقوم و متشکل انقلاب را بیشتر کرده و انقلاب را از حالت سلامت نخستین و لازم اولیه دور می‌سازد.

۱۱. **عدم صداقت رهبران انقلاب:** ممکن است رهبران انقلاب، در توضیح و تشریح روشهای به کارگرفته شده، دچار عدم صداقتی بشوند که با اصول و ارزشهای انقلاب فاصله دارد. البته ممکن است این عدم تطابق، از شرایط عینی موجود ناشی شده باشد و به عبارت دیگر این شرایط چنین روش‌هایی را به انقلابیون تحمیل نماید. آنچه که در این حالت، آسیب به نظر می‌رسد همین عدم صداقت رهبران، در تشریح واقعیات و سعی در توجیه غیرمعقول روشهای غیرانقلابی یا غیرمنطبق با اصول انقلاب است. البته گاه ناکارآمدی راهها و روشهای در پیش گرفته شده نیز، نتایج مشابه‌ای را به همراه دارد.

۱۲. **انتساب هرگونه کمبود، فقدان آگاهی و ارتکاب خلاف به دشمنان و ضدانقلاب:** بی‌تردید تا مدت‌های طولانی، دشمنان انقلاب و ضد انقلاب از هرگونه توطئه و خرابکاری علیه انقلاب و انقلابیون دریغ نمی‌ورزند. ولی هرچه از سالهای اولیه انقلاب می‌گذرد، علی‌رغم توطئه‌های احتمالی دشمنان، مردم انتظار کارآمدی نظام انقلابی را دارند و بر خلاف سالهای نخستین، که انتساب هر مشکلی به دشمنان باعث بالا رفتن روحیه مردم شده و تلاش آنان برای کمک به حل مشکل را به همراه داشت، در سالهای بعد، این امر باعث تضعیف روحیه مردم و ناامید شدن آنان از توانایی انقلاب و رهبران آن خواهد شد. بنابراین اگر این تصور پدید آید

که ظاهراً از توطئه دشمن هیچ‌گیزی نیست و او آنقدر قوی است که در همه جا حاضر بوده و انقلابیون و مردم با این همه تلاش از کنترل آن عاجزند، آسیب جدی انقلاب را تهدید خواهد کرد. گاه در انتساب برخی از اشتباهات ناشی از اعمال انقلابیون، که کوتاهی خود آنان در آن کاملاً آشکار و بارز است، آنقدر مبالغه صورت می‌گیرد و ناشیانه عمل می‌شود، که مردم در صحت و درستی انتساب سایر مشکلاتی که واقعاً هم از سوی دشمنان انقلاب خلق شده بود، تردید می‌نمایند.

۱۳. **پیدایش مقاومت مردمی در برابر تصمیمات غیرواقع بینانه رهبران:** به همان میزان که عدول از ایدئولوژی انقلاب و اصول و آرمان‌های آن، آسیب جدی محسوب می‌گردد، گرفتار شدن در حصارهای ایدئولوژیک و نادیده گرفتن واقعیات در تصمیم‌گیری‌ها، نیز می‌تواند آسیبی بزرگ برای انقلاب محسوب گردد. پدید آمدن چنین حالتی، یعنی مواجه شدن مکرر با تصمیمات غیرواقع بینانه رهبران، ابتدا انتقادات و مقاومتهای شفاهی در میان مردم را به همراه دارد و سپس به تدریج منجر به مقاومتهای عملی می‌گردد. رسیدن به این مرحله، از آسیب‌های خطرناکی است که می‌تواند پایان انقلاب را تهدید نماید.

۱۴. **سندسازی برای رهبران و یاران جدا شده انقلاب، جهت اثبات همدستی آنها با رژیم پیشین یا ضدانقلاب:** در هر انقلابی این واقعیت انکارناپذیر است، که برخی از یاران و رهبران انقلاب به دلایلی از ادامه راه عاجز و ناتوان شده و از اردوگاه انقلاب خارج می‌شوند. آنچه که در این زمینه می‌تواند آسیب مضاعفی محسوب گردد، عبارت است از اینکه، در چنین مواردی برای حذف این افراد، حتی اعمال قطعاً مثبتی که آنها قبل از انقلاب انجام داده بودند، نیز زیر سؤال رفته و باعث ایجاد شک و تردید در آنها شود. مبالغه‌های مصلحت‌جویانه در برخی امور، نه تنها نتایج مثبت برای انقلاب به همراه ندارد، بلکه یکی از آسیب‌های جدی محسوب می‌گردد.

۱۵. **پدیدآمدن نسویه حسابهای فیزیکی میان رهبران انقلاب:** خارج شدن اختلافات از حد مشاجرات لفظی و ناهمخوانی‌های نظری میان رهبران انقلاب، و رسیدن آن به مرحله تلاش برای حذف فیزیکی یکدیگر، آسیب مضاعفی برای هر انقلاب

محسوب می‌شود.

۱۶. **بیدایش بی‌اعتمادی‌های تدریجی، کم توجهی و جدی نگرفتن رهبران انقلاب از سوی مردم:** این بی‌اعتمادی‌ها نوعاً از اعمال و رفتارهای خلاف اصول و اهداف رهبران انقلاب ناشی می‌شود. اگر رهبران انقلاب ریزش نیروی ناشی از این بی‌اعتمادی را جدی نگیرند، آسیب پیش آمده صدمه زیادی به انقلاب وارد خواهد ساخت.
۱۷. **دستور عملی و صریح رهبران انقلاب در خصوص توقف و یا احیاناً حذف برخی از شعارها و اصول انقلاب نظیر عدالت و عدالت اجتماعی:** این حالت زمانی پدید می‌آید که تعدادی از رهبران انقلاب به دلیل گرفتار شدن در دام دنیاطلبی و منفعت جویی، از مرزهای عدالت فاصله می‌گیرند. در این زمان راه‌حلی که توسط آنها پیش گرفته می‌شود نه بازگشت به عدالت، بلکه حذف عدالت از اصول و یا متوقف ساختن سخنان و اعمال عدالت‌خواهانه در جامعه انقلابی است.
۱۸. **خارج ساختن اصول انقلاب از حالت مطلق اولیه و نسبی سازی آنها:** این مورد نیز چون موارد پیشین از جانب برخی از رهبران انقلاب پدید می‌آید، که از اصول و آرمانها فاصله می‌گیرند و به جای تطبیق خود با اصول مطلق و مسلم انقلاب، سعی می‌نمایند تا این اصل‌ها را از حالت مطلق اولیه خود خارج ساخته و آنها را نسبی جلوه دهند. یعنی «هر» یا «هیچ»‌ها را از اصول حذف و به جای آن «برخی»، «گاهی»، «مگر» و... را جایگزین می‌سازند.
۱۹. **تقدس زدایی از اصول انقلاب و تقدس بخشی به برخی از رهبران و نخبگان انقلاب:** این مورد نیز از آن جهت آسیب شمرده می‌شود، که باعث فاصله گرفتن و جدایی مردم از انقلاب می‌گردد. این امر زمانی مضاعف شده و تشدید می‌گردد که رهبران تقدس یافته جدید، درصدد برآیند تا اصول مسلم و مقدس انقلاب را دست کاری نموده و یا احیاناً مواردی کاملاً مخالف با اصول اولیه را در این مقوله وارد نمایند.
۲۰. **تبعیض آشکار در توزیع ثروت و امکانات، به نفع برخی از نیروها و رهبران انقلاب:** این امر یکی از مواردی است که اثر فوری و بلافاصله، در جدایی مردم از دایره انقلاب را به همراه دارد. اگر برخی از موارد فوق‌الذکر می‌توانست، در درازمدت دارای تأثیر مشابه باشد، به دلیل ملموس و چشمگیر بودن این تبعیض تأثیر آن فوری

۲۱. شکل‌گیری یک طبقه جدید مرفه از میان رهبران انقلاب، به قیمت عدم بهبود یا بهبود غیرقابل توجه در زندگی توده‌ها و آحاد مردم؛ شکل‌گیری این «طبقه جدید»، معمولاً از آسیب‌های مشهود انقلاب‌ها محسوب می‌گردد. این آسیب زمانی یک تهدید جدی‌تر به نظر می‌آید که وضع این طبقه جدید در شرایطی مطلوب گردد که اولاً؛ وضع گذشته نامطلوب آنها بر همگان آشکار بوده باشد؛ ثانیاً؛ این وضعیت مطلوب در موقعیتی ایجاد شود، که توده‌های مردم مشارکت‌کننده در انقلاب، از وضعیت بد اقتصادی در رنج و مشقت باشند.

۲۲. گسترش و تعمیم بی‌عدالتی: استمرار، گسترش و عادی شدن تدریجی بی‌عدالتی، بسیار اسفناک‌تر از رخنه ناعدلی در اصول و صفوف انقلاب است. بدین مفهوم که بتدریج بی‌عدالتی نه تنها امری نابهنجار محسوب نمی‌شود، بلکه بسیار عادی تلقی می‌گردد تا در چهارچوب آن تلاش شود، تبعیض‌های موجود به نفع برخی از گروه‌ها و طبقات توجیه شود.

۲۳. انحصاری شدن برخی از امکانات سیاسی - اجتماعی به نفع بعضی گروه‌های سیاسی - اجتماعی؛ این انحصار، دو اشکال و آسیب عمده در پی دارد: ۱ - سوءاستفاده صاحبان آن؛ ۲ - نارضایتی و سرخوردگی شدید سایر گروه‌های محروم شده از این امکانات.

۲۴. پناه بردن رهبران انقلاب به گفتار درمانی برای توجیه برخی امور؛ این به آن معناست که دسته‌ای از رهبران انقلاب به جای تلاش برای بازگرداندن امور به مجاری اصلی و منطبق بر اصول واقعی آن، سعی در راضی‌سازی مردم از طریق تبلیغات و سخنرانی و... می‌نمایند.

۲۵. امتیازات ویژه برای نزدیکان و فرزندان حاکمان انقلابی و طبقات مرفه جدید؛ شاید دادن امتیازات متعدد به نزدیکان، اطرافیان و فرزندان رهبران، دارای تأثیراتی به مراتب مخرب‌تر در روحیه توده‌های مردم برجای‌گذارد تا از اختصاص چنین امتیازاتی به رهبران انقلاب، یعنی اختصاص این امتیازات به خود رهبران هم منفی‌تر می‌باشد. این نیز از آسیب‌هایی است که بسیار تأثیرگذار این محور می‌باشد.

۲۶. فراموشی تدریجی و نهایتاً کامل زحمات و خدمات نیروهای پایین دست و زیرین انقلاب و آغاز ظلم و اجحاف آشکار به آنان: اگر عمده‌ترین دلیل آسیب، قلمداد شدن موارد پیشین، جدایی مردم از انقلاب بود، در مورد اخیر، این نیروها قاعده انقلاب هستند، که از صفوف انقلاب جدا می‌گردند. بدیهی است که آسیب این مورد در مقایسه با موارد قبل عملیاتی‌تر و تأثیرگذارتر است، به عبارت دیگر در صورت جدا شدن مردم از صفوف انقلاب تصور می‌رفت که با حضور نیروهای انقلاب، این آسیب درمان‌پذیر است، ولی وقتی خود نیروهای انقلاب نیز از یکدیگر جدا شوند، آسیب سخت‌تر و مضاعف می‌گردد.

۲۷. عدم توفیق یا توفیقی اندک، در تحقق بخشی وعده‌های مادی و رفاهی انقلاب: از جمله آسیب‌های ملموس و تأثیرگذاری که می‌تواند باعث یأس و جداسازی مردم از انقلاب شده و مانع از اتحاد انقلابی سه گانه گردد، عدم موفقیت انقلابیون در تأمین رفاه مادی و جامعه عمل پوشاندن به وعده‌های اقتصادی و مرتبط با معیشت توده‌های مردم است.

۲۸. تلاش برای زندگی با توجه به گذشته افتخارآمیز دوران انقلاب و تأکید رهبران جدید انقلاب بر افتخارات انقلاب و انقلابیون نخستین: در این مورد رهبران جدید انقلاب، به دلیل عدم توانایی بر افتخار آفرینی متناسب با روح انقلابی و بازگرداندن حال و هوای سالهای انقلاب و نیز، فاصله گرفتن رهبران انقلاب با اصول و آرمان‌های انقلاب، به تبلیغ درباره خصوصیات انقلابی و مردمی رهبران نخستین می‌پردازند. رهبران اولیه، به دلیل برخوردار بودن از یک زندگی خصوصی ساده و منطبق بر اصول و آرمان‌های انقلاب و نیز مقید بودن به اخلاقیات انسانی و مردمی انقلاب، در قلب مردم جای داشته‌اند. رهبران جدید یا حداقل برخی از آنان از این شرایط فاصله گرفته‌اند، ولی برای جلب نظر مردم به انقلاب، بیش از آنکه در جهت برگشت به آن حالات اولیه تلاش کنند بر خاطرات و بزرگی و عظمت رهبران اولیه تأکید می‌ورزند، که این خود باعث دلسردی مردم و همچنین نارضایتی آنان از انقلابیون می‌گردد.

۲۹. عدم توانایی رهبران انقلاب در همراه شدن با زمان و تحولات آن: ممکن است این آسیب، زمانی به وجود آید که رهبران انقلاب، پویایی فکری و اندیشه‌ای خود را از دست

بدهند و نتوانند همراه و همگام با تحولات عصر خود به تولید اندیشه بپردازند. این آسیب زمانی جدی‌تر می‌گردد که به جای رهبران انقلاب، رقبای آنان اعم از ضد انقلابیون داخلی یا خارجی به این مهم مبادرت ورزند. در چنین حالتی امکان تهی شدن انقلاب از درون وجود دارد.

۳۰. **عدم توفیق رهبران انقلاب و نظام انقلابی، در ایجاد تحول لازم و کافی در نظام و ساخت اداری فاسد و تبعیض آلود گذشته و گرفتار آمدن نیروهای انقلابی در دامی که رژیم گذشته نیز در آن گرفتار شده بود؛ یکی از علل انقلابات، عدم کارآیی نظام اداری رژیم گذشته و نیز رواج فساد و رشوه در آن بود.** این نظام حرکتی که توان پاسخ‌گویی به نیازهای کهنه، سنتی و کم حجم رژیم گذشته را نداشته است، در صورتی که دست نخورده باقی بماند، قطعاً توان پاسخ‌گویی به نیازهای آرمان‌گرایانه گستردهٔ پرچم انقلابیون را نیز نخواهد داشت و حداقل از سه جهت آسیب‌زا خواهد بود:

۱- به دلیل عدم توانایی در تحمل تحولات جدید و همچنین پاسخ‌گویی به نیازهای روز.

۲- به علت انتقال فساد گذشته به نظام جدید.

۳- به دلیل ابتلای نظام انقلابی، به فضایی که انقلاب صرفاً بر علیه آن شکل یافته بود.

۳۱. **نفوذ فرصت‌طلبان و نااهلان در صفوف انقلابیون و رهبران انقلاب؛** زمانی این آسیب بروز می‌کند که رهبران خاطمی از اصول انقلاب، درصدد جایگزینی نیروهای ریزش‌شده با نیروهای جدید برمی‌آیند، که چنین شرایطی فرصت لازم برای رخنه و نفوذ فرصت‌طلبان و نااهلان را فراهم می‌سازد. برخلاف نیروهای جدا شدهٔ انقلاب، چه در سطوح بالا و چه در رده‌های پایین که دارای زبانی انتقادی و تند در برابر برخی از عملکردهای رهبران بوده‌اند، نیروهای نااهل بیشتر زبان تمجید و ستایش دارند. همین امر باعث طرد نیروهای انقلابی می‌گردد. تهی شدن صحنهٔ انقلاب از افراد با صلاحیت، و جایگزینی آنان با اشخاص نااهل از آسیب‌های بزرگ هر انقلابی است.

چنانچه ملاحظه شد رویکرد ترمیدوری رسیدن به آنچه را که رویکرد آسیب‌شناسانه، به عنوان آسیب ارزیابی می‌کند، امری حتمی و گریزناپذیر در انقلاب‌ها می‌داند. - به عبارتی آنچه که شاید در ادبیات قرآنی بتوان از آن به عنوان سنت الهی یاد کرد و نیز انقلاب‌های همه انبیاء پس از رحلت پیامبران دچار آن شده‌اند - مصداق نزدیکتر آن را می‌توان در تاریخ صدر اسلام و ماجراهای پس از رحلت پیامبر اکرم(ص) و یا مصادیقی که بریتون در انقلاب‌های چهارگانه آمریکا، فرانسه، انگلیس و روسیه یافته است، جستجو کرد.

درست است که مطالعه آسیب‌شناسانه انقلاب معمولاً از جانب کسانی که نوعی دل مشغولی نسبت به انقلاب دارند، صورت می‌گیرد. اما این بحث نیز می‌تواند از جانب مخالفین انقلاب مطرح باشد. در این صورت رویکرد آسیب‌شناسانه از جانب طرفداران انقلاب نوعی خودزنی و یا به عبارت بهتر، خود درمانی محسوب می‌شود، در حالی که همین رویکرد از جانب مخالفان می‌تواند نوعی تلاش برای شکست و حذف انقلاب باشد. در نتیجه، برای داشتن انقلابی سالم، گریزی از خود درمانی و آسیب‌شناسی آن نیست. در غیر این صورت اثبات آسیب‌های متعدد، انقلاب را از پای درخواهد آورد. حتی یافته‌های رویکرد ترمیدوری مفهوم جبر و تاریخ نیست، بلکه استفاده آسیب‌شناسانه از آن می‌تواند در تدارک انقلابی سالم‌تر مؤثر باشد. دیدن و درمان آسیب‌های انقلاب از جانب کسانی که خود نیز آلوده به لذات بعد از انقلاب گشته‌اند، امری مشکل به نظر می‌رسد، و ملاحظه و علاج آن از جانب انقلابیون غیر آلوده امری است کمتر نافع؛ چرا که آگاهان به آسیب را قدرتی برای تغییر و از میان برداشتن آسیب و صاحبان قدرت نیز معمولاً اراده چنین امری را ندارند، شاید یکی از چاره‌های کار، گردش نخبگان باشد، که براساس آن لایه‌های دوم و سوم نسل انقلاب که کمتر آلوده‌اند، بتوانند گردش قدرت را با تکیه بر مسند قدرت، پالایش و اصلاح نمایند و نظام سیاسی را نیز روزآمدتر کنند.

چاره دیگر مراجعه به «عقل جمعی» انقلاب یا مردم می‌باشد. منطبق دوران انقلاب که در آن «روح جمعی» پیش برنده است، ایجاب می‌کند که مردم گوش به فرمان رهبران باشند تا در مواقع حساس، غلبه بر بحران‌های برآمده از توطئه حکومت و ضد انقلاب،

سهل‌تر گردد. ولی در عصر پس از پیروزی که در آن رهبران صاحبان قدرت گذشته‌اند و خطر فساد مالی و قدرت زندگی آنان را تهدید می‌کند، مردم شاخص‌های خوب و صادقی برای سنجش میزان عدول و انحراف رهبران هستند. این بار رهبران بایستی به فرمان و تذکرات مردم گوش بسپارند تا آسیبی به انقلاب نرسد. اگر در عصر انقلاب، ابتکار امر به معروف و نهی از منکر در دست رهبران بود، در عصر پس از انقلاب زمام امر به معروف و نهی از منکر می‌بایست در دست مردم باشد.

در سالهای پس از پیروزی انقلاب، نخستین آسیب‌ها از جانب رهبران متوجه اندام قوی انقلاب می‌گردد و راه علاج آن تشخیص میزان آسیب و انحراف، توسط معیارها و شاخص‌های مردمی است. اگر آسیب در رهبران راه یافته و مستقر شود، آنگاه انقلاب از ناحیه مردم نیز آسیب‌پذیر خواهد شد. بی‌توجهی رهبران به تذکرات و گلایه‌های نخستین مردم؛ ناشکیبایی و دوری مردم از رهبران و انقلاب را به همراه داشت. علاج چنین آسیبی در جدا شدن مردم از انقلاب سه‌گانه است. نادیده گرفتن مردم و شبیه شدن تدریجی حکومت به حکومت قبل از انقلاب (حکومت استبدادی)، برقراری روابطی مسالمت‌آمیز بر مبنای تکیه بر قدرت‌های خارجی به جای تکیه بر مردم جهت ادامه حکومت (شبیه آنچه که در قبل از انقلاب وجود داشت) و قبول هزینه‌های گاه سنگین بازگشت به مردم و حفظ انقلاب با تکیه بر مردم حیات انقلاب را با خطر مواجه خواهد ساخت. البته راه چهارمی نیز متصور است و آن عبارت است از نه تکیه بر مردم و نه تکیه بر قدرت‌های خارجی که در این حالت، آسیب دیگری جلوه‌گر می‌شود. بنابراین هرچه این آسیب‌ها در سطح رهبران تعمیم یابد و احیاناً به سطح مردم برسد، علاج آن دشوارتر خواهد شد.

منابع و مأخذ

۱. برینتون، کرین، کالبد شکافی چهار انقلاب، ترجمه محسن شلاش، (تهران: نشر نو، ۱۳۶۶)، ص ۲۷۶-۲۴۰.
۲. همان، ص ۲۴۸.
۳. همان، ص ۲۵۷.
۳. همان، ص ۲۴۴.
۵. کاپلان، لورنس، مطالعه تطبیقی انقلاب‌ها از کرامول تا کاسترو، ترجمه محمد عبداللهمی، (تهران: انتشارات دانشگاه علامه طباطبایی، ۱۳۷۵)، ص ۳.
۶. همان، ص ۷۵.
۷. خرم شاد، محمدباقر، «مطالعه تطبیقی تئوری انقلاب اسلامی و انقلاب مارکسیستی»، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه امام صادق، تهران، مرداد ۱۳۶۹، صص ۳۰-۲۰.
۸. محمدی، منوچهر، تحلیلی بر انقلاب اسلامی، (تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۶)، ص ۸۴.
۹. خرم شاد، محمدباقر، پیشین، صص ۲۶-۳۱.
۱۰. جانسون، چالمز، تحول انقلابی (بررسی نظری پدیده انقلاب)، ترجمه حمید الیاسی، (تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۳)، صص ۹۳-۸۸.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی